

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن

مرتضی فرهادی

برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه، سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت دیگران می‌شود. آیا این یک مصیبت است؟

«س.ک. دیوب»

تاریخ علم، تاریخ زدودن بدیهیاتی است که همچون ادراک عادی سیر خورشید در آسمان، آشکارتر از خود خورشید به نظر می‌رسیده است. یکی از این گونه بدیهیات، نظر کردن به فرهنگ سنتی همچون مانعی سترگ در راه توسعه است.

عواملی نظیر: شکل‌گیری جامعه‌شناسی در جوامع غربی جایگاهی که جامعه‌شناسان از آن منظر به جهان پیرامون نگریسته‌اند، بی‌توجهی به فرضیات زمینه‌ای، ذهنیت اشتباه و تفاسیر غیر دقیق که برخی از جامعه‌شناسان از طبقه‌بندی‌های جوامع به عمل آورده‌اند، کم‌توجهی به روند توسعه در غرب و تفاوت‌های آن با شرایط فعلی جهان توسعه‌نیافته، موجب شده است تا اغلب اوقات روشنفکران و دانشمندان علم توسعه، قرارداد سنت را در برابر صنعت، امری بدیهی به‌شمار آورند.

سیاست‌گذاران جهان نیز، به صلاح خود دانسته‌اند تا برای رسیدن به مقاصد گوناگون قوم‌مدارانه و سودگرانه، هر چه بیشتر چنین تصویری را تعمیق بخشند.

طبقه‌بندی جوامع جهان به سنتی و صنعتی اگر به نحوی باشد که تلویحاً سنت را در برابر صنعت و سنتی را در برابر صنعتی قرار دهد، یک طبقه‌بندی نامناسب و گمراه‌کننده

است. اگر چه جوامع صنعتی امروز در مقایسه با روزگار سنتی بودنشان، تفاوت‌ها و تضادهایی دارند، اما بذر و جوانه‌های این جوامع صنعتی در دل همان جوامع سنتی رشد کرده است. بنابر این اگر این طبقه‌بندی نشان دهد که جوامع صنعتی بر فراز جوامع سنتی خود بنا شده‌اند، یک طبقه‌بندی راهگشا است. حال آنکه این مسئله با همه بدیهی بودنش نه تنها همواره مورد غفلت قرار می‌گیرد بلکه چنین تبلیغ می‌شود که جوامع سنتی برای راه‌یابی به جوامع توسعه‌یافته، باید رها از جامعه سنتی خود، راه امروزین این جوامع را دنبال نمایند. به عبارتی سنت که روزگاری سکوی پرتاب کشورهای صنعتی بوده است، اکنون به‌عنوان بزرگترین مانع توسعه قلمداد می‌شود.

نگارنده این سطور با تواضع بسیار به کسانی که غافل از شناخت بومی، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه، می‌خواهند پا جای پای جوامع غربی بگذارند، می‌گوید جوامع غربی تمام نردبان‌ها و جا پاهای خود را با خود برده‌اند، و چه بسا که تنها دام‌هایی بر سر راه بومیان ذوقزده! به‌جای گذاشته باشند. اولاً، اروپا بر بستر جامعه سنتی خود رشد کرده است.

ثانیاً، با ابزار نظامی و فنون برتر خود حدود چهارصد سال اکثر ذخایر مادی جهان را از کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره به‌سوی خود کشانده است.

ثالثاً، با نهضت ترجمه تا آنجا که می‌توانسته میراث علمی و فرهنگی را از کشورهای مسلمان و تمدن اسلامی به‌سوی خود کشیده و آنها را هضم و جذب نموده است.^۱ رابعاً، توسعه در غرب تا اندازه‌ای خود بخودی و ناآگاهانه انجام پذیرفته است. یعنی در مغرب‌زمین رویکرد آگاهانه‌ای نسبت به توسعه وجود نداشت. آنچه پیش آمد، پیامد نادانسته صنعت، علم و متافیزیک مناسب آن بود.^۲

خامساً، اروپا در مسیر صنعتی شدن خود با هیچ مانع جدی خارجی روبه‌رو نبوده است. بنابراین بین آن جامعه صنعتی که بر خاکستر جامعه سنتی خود رویده است و آن جامعه سنتی که می‌خواهد زمین و فرهنگش را از زیر پای خود پس بزند و بر بستر بیگانه

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن ۳

بروید تفاوت بسیار وجود دارد. همان طور که اشاره شد راه رسیدن کشورهای سنتی غرب به سوی توسعه به دلایل گوناگون دقیقاً با راه کشورهای جهان سوم متفاوت بوده است. به صورت خلاصه می توان گفت:

حرکت غرب از سنت به صنعت و توسعه اولاً، پیوسته و ثانیاً، درونزا و ثالثاً، به همان دلایل تا اندازه زیادی ناخودآگاه و رابعاً بدون موانع جدی بیرونی بوده است. در حالی که راه عبور کشورهای متمدن سنتی - که در این نوشته بیشتر مورد نظر ما می باشند - به سوی صنعتی شدن، اولاً، گسسته و ثانیاً، برونزا و ثالثاً، به همان دلایل تا اندازه ای آگاهانه بوده است و مهمتر از همه راه آنها به سوی صنعتی شدن با موانع درونی (به علت برونزا بودن توسعه در آنها) و موانع بیرونی (که از سوی کشورهای صنعتی شده ایجاد می شود) مانع گذاری شده است.

صاحب نظران نظریه وابستگی معتقدند که: «مسیر تاریخ در زمان، خطی نیست، جوامع کنونی غیرممکن است بتوانند فرایند تغییری را که در دوره تاریخی دیگری در جوامع توسعه یافته روی داده است الگو برداری کنند... بسیاری از موانعی که موجب کندی رشد و توسعه در کشورهای کم توسعه می شود، نتیجه فقدان و عقب افتادگی نهادهای متناسب با رشد و توسعه یک «جامعه سنتی» نبوده، بلکه زاده رابطه ای است که این جوامع با کشور قطب دارند»^۳

در مورد کشورهای اسلامی که بخش بزرگی از کشورهای توسعه نیافته را تشکیل می دهند، برخی از صاحب نظران کوشیده اند موانع توسعه در این کشورها را نه موانع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برونزا، که مذهبی، فرهنگی درونزا قلمداد کنند.

سابقه چنین نگرشی از زمان جنگ های صلیبی تا به امروز ادامه یافته و به صورت فرضیات زمینه ای در نظریه های برخی صاحب نظران بازتابی ناخودآگاه داشته است. بحث پارکینسون درباره عوامل غیراقتصادی عقب ماندگی اقتصادی در مناطق روستایی مالزی از این گونه نظریات است.

جریان تاریخی توسعه در دو نوع جامعه

جهان سنتی توسعه یافته	جهان سنتی در راه توسعه
<p>حرکت پیوسته بدون انقطاع فرهنگ بومی.</p> <p>دگرپسی درون زا.</p> <p>نسبتاً ناخود آگاهانه.</p> <p>دارای موانع درونی غیر مضاعف.</p> <p>بدون موانع خارجی جدی.</p> <p>بسا غارت استعماری و نیمه استعماری</p> <p>چند صد ساله.</p> <p>توسعه اقتصادی بر پایه صنعت و فرهنگ</p> <p>تولیدی بومی در حوزه تولید صنعتی.</p>	<p>حرکت گسته با انقطاع فرهنگ بومی.</p> <p>دگرپسی برون زا.</p> <p>نسبتاً خود آگاهانه.</p> <p>دارای موانع درونی مضاعف (موانع تاریخی + موانع حاصل از گستگی فرهنگی و برونزا بودن تغییرات).</p> <p>دارای موانع خارجی جدی (کشورهای توسعه یافته).</p> <p>بی غارت استعماری + غارت شدگی استعماری و یا نیمه استعماری.</p> <p>شبه توسعه اقتصادی بر پایه صنعت و فرهنگ و تولید غیربومی در حوزه دلالی و سوداگری.</p>

پارکینسون علت عقب ماندگی مردم این مناطق را به دلیل پافشاری و مقاومت آنها در برابر تغییر و پافشاری بر بعضی عقاید اسلامی نسبت می دهد. وی معتقد است این عقاید آنها را به سمت برخورد قضا و قدرگرایانه با زندگی سوق می دهد.^۴

سات کلیف در فضای دیدگاه های ماکس وبر درباره اسلام به استدلالاتی از این قبیل دست می زند. به تعبیر وی «اسلام به معنی تسلیم و دست کشیدن از اراده و اختیار است»^۵

سات کلیف وقتی می دید که به رغم اعتقاد مسلمانان به مسئله از پیش مقدر بودن عمر انسان، درمانگاه های واقع در منطقه مورد بررسی وی همواره مملو از بیماران است به دلیل عاجز ماندن از فهم نکات ظریف این موضوع، کوشید با گفتن این مطلب که این مردم به نظام عقیدتی اسلام صرفاً به صورت زبانی اعتقاد دارند، این تضاد را برطرف نماید. این گونه تعبیر توسط گرتز نیز تکرار شده است.^۶

به نظر برخی دیگر از افراد، عقب ماندگی مسلمانان برخاسته از عقاید یا دستورات عملی اسلام نیست. زیرا اینان معتقدند که دستورات اسلامی به اندازه عناصر قبل از اسلام

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن ۵

که هنوز پابرجا هستند، هادی رفتار مسلمانان نیستند.^۷

سویفت دعوت مسلمانان به کم توجهی به مال دنیا را مانعی در برابر انباشت ثروت تصور کرده است.^۸

باید پرسید مگر پروتستان‌یسم سازگار با توسعه به قول وبر برخاسته و زاده آیین کاتولیک نبوده است؟ چگونه است که خیزش و نوزایی و اصلاحات مذهبی در غرب توانسته است بر تاریک‌اندیشی‌های افراطی کلیسای فرون وسطایی و دنیوی شدن بر رهبانیت و تارک دنیا شدن مسیحایی چیره شود، اما چنین امکانی برای صاحبان مذهبی که رهبانیت پیروان آن، ستیزه با سلطان جابر است و باب اجتهاد در آن بسته نگشته است، وجود ندارد؟ همان‌طور که اشاره شد، برخی دیگر از صاحب‌نظران، توسعه‌ناپذیری را در کشورهای اسلامی نه به خاطر اصول اسلامی، بلکه به خاطر وجود بقایای افکار و اعتقادات ماقبل اسلامی در این جوامع می‌دانند.

پاتای معتقد است که در زیر روکش ضخیم عقاید رسمی مسلمانان، عقاید دیرپای رایج در بین توده مردمی قرار دارد که از اصول مذهب خود اطلاع کافی ندارند.^۹ گرتز معتقد است که گذشته هندی دهقانان اندونزیایی و گذشته قبیله‌ای و بدوی مردم مراکشی تأثیر شگرفی بر اعتقادات اسلامی در این کشورها به جای گذاشته است.^{۱۰} باید پرسید آیا بقایا و بازمانده‌های ادیان و اعتقادات ماقبل مسیحیان در عصر رنسانس در اروپا وجود نداشته است؟ داده‌های مردم‌شناسی نشان می‌دهد که وجود این بقایا در فرهنگ اروپایی در آغاز رنسانس در اروپا کمتر از جاهای دیگر نبوده و هنوز نیز کم و بیش این بقایا قابل مشاهده‌اند.

از این گذشته به قول ویل دورانت، عوام در رفتارهای خود بسیار خردمندانه‌تر از نظریاتشان رفتار می‌کنند. این نظریه به شکل‌های تجربی تری نیز مطرح شده است.^{۱۱} نتایج کار میدانی ربع قرن نگارنده در ایران، نشان می‌دهد که با وجود بقایای بسیار کهن از آیین‌ها و باورهای ماقبل ادیان الهی در فرهنگ عامیانه و فولکور تولیدی ایران،

افراد تا جایی که برایشان مقدور باشد از راه حل‌ها و کنش‌های منطقی^{۱۲} و خردمندانه در حل مسائشان استفاده می‌کنند و تنها در صورت ناامیدی و ناتوانی و عدم دسترسی به راه حل‌های عالمانه و تجربی است که به شیوه‌های جادویی متوسل می‌شوند.

به‌عنوان مثال یافته‌های دو کار تحقیقی مختلف که اینجانب درباره شیوه تولید فرآورده‌های لبنی در میان زنان ایران در دو منطقه روستایی و ایلی انجام داده‌ام^{۱۳} به خوبی نشان می‌دهد که زنان روستایی و ایلی ایران از تمام فنون چند هزار ساله و تجربیات پیچیده عملی برای کره‌گیری استفاده می‌کنند و تنها در مواقعی که هیچ‌یک از دانسته‌های تجربی آنها به دلیل پیچیدگی و مدخلیت عوامل گوناگونی که در میزان سرعت کره‌گیری تأثیر می‌گذارند، (و تمامی آنها همیشه در کنترل زنان نیستند) به یاری آنها نشتابد، دست به یک سلسله رفتارها و گفتارهای جادویی در این زمینه می‌زنند.^{۱۴} جالب این که زنان روستایی گمره در موارد ماست‌بندی، درست کردن پنیر و یا گذاشتن کشک، حتی در یک مورد نیز به چنین آیین‌ها و باورهایی رونمی‌آورند^{۱۵} و دیگر این که از روزگاری که همین زنان روستایی که به زعم عده‌ای در مقابل نوآوری از خود مقاومت نشان می‌دهند! به محض دسترسی به لباسشویی‌های ساده، بدون راهنمایی هیچ مروجی از آنها، به‌عنوان ماشین کره‌گیری استفاده می‌کنند، دیگر هیچ‌کدام از آن آیین‌ها و باورهای جادویی، محلی از اعراب ندارد.

نظریات کسانی که گناه توسعه نیافتگی کشورهای نظیر ایران را برگردن مسائلی همچون محافظه‌کاری^{۱۶} و مقاومت در برابر نوآوری، قدرگرایی و یا تکروی، خود محوری و واپس‌گرایی، عدم انگیزه برای پیشرفت (که این دو مورد اخیر با یکدیگر نیز سنخیت ندارند) می‌اندازند؛ برخاسته از تجربیات عمیق و دست اول و مشاهده واقعبینانه زندگی مردمان این کشورها نیست.

در مورد ایران ما با چنین ادعاهایی از چند دهه قبل آشنا هستیم. مثلاً کم نبوده‌اند کسانی که دلیل شکست‌های توسعه روستایی ایران را در گذشته به گردن روحیه تکروی و

عدم مشارکت و خودمحوری روستاییان ایران نهاده‌اند.^{۱۷}

گویی آنها تحلیل مارکس در مورد بنی‌پارتیسم در فرانسه - که در ضمن آن به فردگرایی دهقانان جزء که از رهبران خودکامه‌ای مانند ناپلئون حمایت کرده‌اند، حمله می‌کند^{۱۸} - را به دهقانان جمع‌گرای ایران - که تنها آخرین مشت بذر خود را در شروع بذرافشانی برای خود و خانواده‌شان می‌پاشند و گاه حتی برای دزدان ده همسایه نیز بذرپاشی می‌کنند - تعمیم داده‌اند،^{۱۹} دهقانانی که طبق تخمین اینجانب تا نیمه قرن قبل حداقل به تعداد یک میلیون نفر در ۲۰۰۰۰۰۰ بُنه در سراسر ایران به صورت دسته‌جمعی و گروهی کار می‌کرده‌اند^{۲۰} و تقریباً صددرصد روستاهای آبی کار ما حداقل در کار آب و آبیاری، خودیاری و همیاری پر دامنه داشته^{۲۱} و در مقطع سال ۱۳۳۵ حداقل در حدود ۲ میلیون زن ایرانی در تعاونی تولید سنتی «واره» و در ۴۰۰۰۰۰ «واره» عضویت داشته‌اند.^{۲۲}

آنچه را که درباره تکروری و خودمحوری ایرانیان به‌طور کلی و کشاورزان ایرانی به‌طور اخص مطرح گردیده است، در مورد قدرگرایی، واپس‌گرایی و نداشتن انگیزه برای پیشرفت به‌عنوان موانع روانی و فرهنگی توسعه نیز صادق است.

آنان که فی‌المثل مراسم باران‌خواهی روستاییان ایرانی را می‌بینند - اگرچه این مراسم در همه جهان هم‌اکنون نیز وجود دارد - اما تمهیدات و فن‌آوری‌ها و کوشش‌های شگفت‌آور ایرانیان را از چندین هزار سال پیش در بستن بند و سد^{۲۳} و گوراب^{۲۴} و حفر کوره و میله پنجاه‌هزار قنات به اندازه و فاصله رفت و برگشت از زمین تا کره ماه^{۲۵} و لایروبی هرانگ (هرهنجای) تاسی آخوره‌ای^{۲۶} و کشت کوزه‌ای و سبویی^{۲۷} و کشت آدوری^{۲۸} و هزار ضحنه دیگر کار و کوشش آنها را ندیده‌اند و حتی نشنیده‌اند، بعید نیست که به بیان چنین نظریاتی پردازند.

من نمی‌خواهم با اظهار این نظریات که غالباً ریشه در مشاهدات و تجربیات میدانی اینجانب دارد، به این نتیجه برسم که توسعه نیافتگی در ایران هیچ ارتباطی با مسائل و

موانع فرهنگی ندارد، بلکه برعکس به عنوان یک مردم‌شناس غیرحرفه‌ای می‌خواهم راه را برای جستجوی چنین عامل فرهنگی ناشناخته‌ای باز کرده باشم.

سخن این است که آنچه گریبان توسعه را در کشورهایی با تمدن کهن و اقتصادی بادآورده گرفته است، از یک سو شیوهٔ تحمیل شدهٔ بر ما و از سوی دیگر روشی است که ما خود برای زندگی در زیر سایهٔ دکل‌های نفت انتخاب کرده‌ایم. این گزینش اعم از اینکه اختیاری و یا اجباری و یا ترکیبی از هر دو باشد، موجب دورکردن ما از فرهنگ و سنت‌های چند هزار ساله (که جاپای ما و سکوی پرتاب ما به‌سوی توسعه بوده است) و همچنین از هنجارهای درست «کار» و فرهنگ تولید و آینده‌نگری، شده است، به‌نحوی که آن‌چنان ما را به مصرف و روزمرگی و در زمان حال زیستن و پشت برگذشته کردن و در نتیجه بی‌اعتنایی به آینده، معتاد نموده است که اگر این بلا بر سر چین و ما چین و هر کجای دیگر جهان نیز می‌آمد، بی‌شک به همین درد مبتلا می‌شدند.

«اکنون ماییم و تشبّه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که نه در آب و هوای زمین ما ریشه دارد و نه به طریق اولی شاخ و برگ می‌کند».^{۲۹}

حتماً این ضرب‌المثل ایرانی را می‌دانید که «بادآورده را باد می‌برد». مصرف بی‌رویه و غیر منطقی ثروتی که از انباشت انرژی خورشیدی در طی میلیون‌ها سال در زیر خاک کشورهای نفت‌خیز عالم پدید آمده است، به‌مثابه همان «بادآورده را به باد دادن» است. روستاییان ایرانی ضرب‌المثل دیگری نیز دارند که گرچه مانند زندگی روستایی کمی خشن و احیاناً بی‌ادبانه است، اما مانند همان زندگی با جوهرهٔ طبیعت عجین شده است. آنها می‌گویند: «نشیمن بادی، خاکی نمی‌شود» یعنی کسی و یا نسلی که عادت به بیکاری و افتخار به بی‌عاری را آموخت، دیگر کارکن و تولیدکننده و خلاق و مبتکر نخواهد شد. افزون بر این وجود پول بادآورده - اگر چه نسبت به حجم و ارزش واقعی نفت، ناچیز - برای کشورهای نفت‌خیز و کشورهای متکی به صنایع استخراجی اولاً سبب شده که ملت‌ها و دولت‌های آنان احساس نیاز چندانی به تولیدات داخلی خود نداشته

باشند و همین احساس بی‌نیازی، آنها را از مجموعه‌های پیچیده‌ی ارزشی و هنجاری فرهنگ تولیدی و دانش‌ها و فن‌آوری‌های چند ساله‌ی خود در این زمینه‌ها جدا کرده است. ثانیاً، این اقتصاد سبب پیدایش اشرافیتی دروغین و بی‌کارکرد در میان توده‌های این ملت‌ها شده، مصرف‌گرایی بی‌حد و حصر را در میان آنها دامن زده است. ثالثاً، وجود چنین اقتصادی تکیه حکومت‌ها را از داخل به شرکت‌های نفتی و استخراجی و حامیان بین‌المللی آنها معطوف داشته است - رهایی نسبی از چنین تکیه‌گاهی تنها در میان دوره‌های انقلابی با شرایط خاص بین‌المللی میسر بوده است. رابعاً، سیاست‌های مخرب اقتصادی و فرهنگی دیکته شده و یا القاشده‌ی کارشناسان بیگانه و یا کارشناسان بومی آموخته شده، آنچنان به انحاء مختلف در ارزش‌ها و هنجارهای تولیدی این کشورها تخریب ایجاد کرده که فرهنگ بومی را به‌طور اعم و فرهنگ تولیدی این کشورها را به‌طور اخص فلج نموده و از کار انداخته است.

این تخریب همچنین به فراموشی و نابودی اکثریت عظیم دانش و فن‌آوری‌های سنتی در زمینه‌ی صنایع و کشاورزی سنتی و هنرهای بومی انجامیده است.

اگر کشورهای سنتی متمدن شرقی همچون ژاپن، چین، هند و کره توانسته‌اند از این دور باطل خود را نجات دهند، اولاً به‌علت متکی نشدن به اقتصادهای بادآورده و ثانیاً به‌خاطر تاریخ و فرهنگ پر بار باستانی و بالاخره رها نکردن جوهره‌ی فرهنگ بومی به‌طور اعم و فرهنگ تولیدی و ارزش‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های آن به‌طور اخص بوده است. تقریباً تمام کسانی که به تحلیل توسعه‌ی ژاپن پرداخته‌اند، بیش از هر چیز بر حفظ سنت‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی ژاپن از کنجکاوی تا سخت‌کوشی در کار و پیوند خلاق آن با تکنولوژی غربی همچون پیوند خلاق با گذشته، انگشت گذاشته‌اند.

«ریشه‌های عمده نیروی ژاپن در مدرنیزه ساختن کشور در نیمه‌ی آخر سده‌ی نوزدهم، از سامورایی‌ها ناشی می‌شد. این طبقه سرچشمه‌ای از نیروی انسانی با دل‌بستگی استوار به حس و وظیفه‌شناسی و دلاوری - اعم از جسمانی و روانی - فراهم ساخت. سجایای

اخلاقی که نسل اندر نسل منتقل شده و با اخلاق کنفوسیوس چینی آمیخته شده بود.^{۳۰} در اواخر سده نوزدهم ژاپنی‌ها به مرحله‌ی وامگیری آگاهانه فرهنگی که در تاریخ ژاپن بی‌سابقه هم نبود، پرداختند. «رهبران ژاپن در نظر داشتند که کشور را متجدد کنند نه غربی. یعنی بر آن شدند تا از هر رشته فنی و اداری، بهترین شیوه‌ها را که ژاپن را با ملت‌های بزرگ جهان برابر می‌ساخت، برگزینند. آنان در نظر نداشتند که آیین‌های کهن را قربانی کنند یا از اصالت «روح ژاپن کهن» (یاماتوداماشی) و روح ملیت یا اصول ساختمان جامعه تحت فرمان امپراتور چشم‌پوشند.»^{۳۱}

چنین به نظر می‌رسد که یک اراده ملی از مردم و طبقات اجتماعی ژاپن گرفته^{۳۲} تا دین و حکومت توأمان بر آن شده‌اند که در راه توسعه گام نهند و با علم غرب درآمیزند. نفس این هماهنگی، خود در جلوگیری از انقطاع فرهنگی در ژاپن نقشی اساسی داشته است. توجه به شکل‌گیری اولین دانشگاه ژاپن (دانشگاه توکیو) آموزنده است. این دانشگاه از ترکیب «دانشگاه کنفوسیوسی ادو، با آموزشگاه پزشکی حکومت شوگوفی و مؤسسه پژوهش کتاب‌های خارجی برای آموزش زبان^{۳۳} به وجود آمده است.

می‌توان گفت روح سخت‌کوشی و عصیبت در کار مردمان مشرق زمین و تمدن‌های باستانی آن - که به دلایل یادشده در کشورهای با اقتصادی بادآورده و استخراجی، تبدیل به اشرافیتی دروغین و یا حداقل «آب باریکه» ای برای معاش بدون تلاش گردید - در کشورهای مانند ژاپن، چین و هند و برخی کشورهای پیرامون آن باقی ماند.

مرتون در پایان کتاب تاریخ و فرهنگ ژاپن می‌نویسد: «با آن که نمی‌توان علل پیشرفت سریع ژاپن را در جهان کنونی با کلیات بیان کرد، اما چند عامل، آشکارا به چشم می‌خورد. نخست آن که ژاپنیان نیرو و کوشش و توان کار بسیار دارند، آنان در برابر خستگی بسیار بی‌اعتنا هستند و نیز نسبت به مردم غرب در برابر کار سخت پایدارترند.»^{۳۴} اما سخنی که مرتون به آن اشاره نمی‌کند، این است که این سخت‌کوشی و دلایل دوم و سوم که وی در آخرین صفحه کتابش معرفی کند، یعنی «انضباط

شدید»^{۳۵} و «کنجکاوی سیری ناپذیر»^{۳۶} در ژن‌های ژاپنی‌ها جاسازی نشده‌اند، بلکه این ویژگی‌ها که هر سه لازم و ملزوم یکدیگر در امر تولیداند، در ژنتیک فرهنگی ژاپن و میراث فرهنگی آنها نهفته است.

اکنون دوباره به بحث صنعت بر فراز سنت (نه در برابر آن) بازگشته‌ایم.

اگر به میزان نفوذ و تأثیر اندیشه کنفوسیوس در فرهنگ و رفتار فردی و اجتماعی ژاپنی‌ها آگاه باشیم این سخن او را که می‌گوید: «کسی که به روزگار ما از مادر زاده و بخواهد به روزگاران پیشین، سیر قهقرایی کند، دیوانه‌ای است که به سوی فاجعه می‌شتابد»، در نظر ما بسیار عجیب جلوه خواهد کرد، چه یکی از بارزترین مشخصات جامعه کنونی ژاپن همانا سستی ماندن در عین پیشرفت و صنعتی شدن است. پس چگونه می‌شود که جامعه‌ای سستی که در هر نموداری از رفتار و عمل و اندیشه، وجه تفاوتی بین خود و دیگران به ظهور می‌رساند و همواره در بند حفظ اصالت‌های خویش است، پیرو افکار چنان کسی باشد که بازگشت به روزگاران پیشین را سیر قهقرایی دیوانه‌ها می‌خواند؟ در واقع، همین سؤال کلید درک این ابهام است که چگونه می‌توان در عین سستی بودن، گذشته‌گرا نبود، چگونه می‌شود هم پیشرفت کرد و هم اصالت داشت و بالاخره چگونه می‌توان چطور ممکن است با حفظ سنت، تحول نیز یافت؟

در جمیع نظریه‌های ارائه شده برای توسعه — به جز مواردی چند — سنت مانعی برای تحول و توسعه معرفی شده که جز با تغییر آن، این حاصل نمی‌شود... چه به قول وبر از تغییر و تحول در اندیشه‌ها شروع کنیم و چه به نظر مارکس از تحول در مناسبات اقتصادی، نتیجه یکی است و آن همانا تغییر اندیشه و عمل کردن به تناسب تغییر و تحول ساختار نوین اقتصادی و اجتماعی جامعه است...

«... اگر سنت‌های ژاپنی در درازمدت نه تنها مانع توسعه نشدند، بلکه به قول خانم ناکانه سرچشمه توفیق شگرف امروزی ژاپن گشتند، به دلیل نونگری به سنت‌ها و یار ساختن «دانش» و «عادت» فی‌الجمله نوسنت‌گرایی^{۳۷} روشنفکران دوران اول و

دوره‌های بعدی توسعه ژاپنی است.^{۳۸} به قول کنفوسیوس: «از یادرفته چون به یاد آید و فهم شود دیگر آن نیست که بود».^{۳۹}

جالب‌تر آنکه بدانیم ژاپنی‌ها هنوز که هنوز است نه تنها پشت به سنت‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های بومی خود نکرده‌اند، بلکه در پی یافتن هر تجربه سنتی کارآمدی از هر جای دیگر جهانند. آنها در گردآوری تجربه جهانی نه تنها به علم و فلسفه جدید غربی روی آورده‌اند، بلکه دانش‌های بومی جوامع سنتی را نیز مجدداً پیگیری می‌کنند.

برای مثال در همین ده سال گذشته (تا جایی که نگارنده اطلاع دارد) ژاپنی‌ها بر روی فن‌آوری‌های سنتی ایرانی، نظیر کارگاه‌های شیشه‌گری سنتی ایران جهت دستیابی به برخی مهارت‌های ناشناخته برای صنایع شیشه و بلورسازی خود) قنوت ایران، کبوترخانه‌های ایران، نظام آیش‌بندی سنتی و شیوه‌های کشت برنج، کار کرده‌اند.

جالب است اگر بدانید یکی از استادان اقتصاد کشاورزی ژاپنی به نام «شکواوکازاکی» که چندین سال درباره قنوت ایران مطالعه کرده است، هم‌اکنون نیز کتابی درباره قنوت ایران به چاپ رسانده است و امروزه ژاپنی‌ها در کنار تمام تخصص‌های دیگر، استاد قنات‌شناس هم دارند.^{۴۰}

وقتی چند سال پیش یکی از محصلین قدیمی من، که امروزه خود پژوهشگری است، به معرفی و تشویق اینجانب، بر روی کبوترخانه‌های منطقه‌ای از ایران کار جالبی را به انجام رساند، تنها نامه تشویق آمیز و جستجوگرانه‌ای که پس از چاپ مقاله‌اش، به مجله رسید، باز از ژاپن بود.

ژاپنی سربلند امروز، فردی است که یک پایش در گذشته‌های دور و پای دیگرش در آینده است و بدین ترتیب «فرزند زمانه خویش است». اگر ژاپن در سال‌های ۲۰ (یعنی زمانی که تفکر تحصیلی «پوزیتیویسم» حاکم بر جهان بود) شاگردان خود را جهت آشنایی با آخرین تحولات فکری اروپا و مکتب پدیدارشناسی نزد «هوسرل» و «هایدگر» می‌فرستد^{۴۱}، از این طرف نیز استادان خویش را پیش مقنیان و کشاورزان

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن ۱۳

برنج‌کار شمال و استادان شیشه‌گر شهر ری و کشتکاران ترکمن صحرا می‌فرستد. حال بیابید از کشور سنتی صنعتی‌شده توسعه‌یافته در نظام سرمایه‌داری، به بررسی وضعیت کشور چین باستانی‌تر و سنتی‌تر صنعتی‌شده در نظام سوسیالیستی پردازیم. تعداد کسانی که ممکن است صنعتی شدن ژاپن را در سایهٔ دموکراسی، نوع سرمایه‌داری و ایدئولوژی و سرمایه‌های مادی و معنوی غرب بدانند کم نیستند^{۴۲}. مثال چین به ماکمک می‌کند که در میان این دوگانگی‌ها، وجوه متمایز مشترکی را کشف کنیم که از توسعه نوع دومی حکایت می‌کند.

چین نیز مانند ژاپن (و در زمینهٔ فرهنگ تولیدی) حتی بیش از آن به سنت‌های تولیدی ماقبل صنعتی خود وفادار مانده و پله به پله به شیوهٔ چینی آنها را ارتقا داده است. این سنت‌ها شامل دانش و فن‌آوری‌های بومی چین در زمینهٔ کشاورزی، صنعت، مدیریت و مشارکت سنتی بوده است.

نکات ظاهراً غیر عادی و شیوه‌های عجیب و غریب توسعه در چین با توجه به فقر عظیم و جمعیت فوق‌العاده و شروع بسیار مشکلی که داشته است، سبب شده است که حتی نویسندگان محتاط و بدبینی نسبت به آیندهٔ بشر، همچون شایگان بنویسد: «شاید چینی‌ها بسیاری از مسائلی را که دنیای پیشرفتهٔ امروز با آن مواجه است حل کنند و شیوه‌های ابتکاری نو بیابند و خود را از بسیاری از آلودگی‌های ذهنی و مادی در امان دارند و به نوعی ریاضت و پارسایی اجتماعی بگردند... و آدمی را از بند جامعهٔ مصرف‌آزاد کنند و در نتیجه اخلاقی عمومی را با پرهیزکاری بیامیزد و با انقلاب‌های پی‌درپی فرهنگی، خطر بوروکراسی را که همواره در کمین چنین مرام‌های توتالیزه است، مهار کنند.»^{۴۳}

امیدواری احتمالی شایگان نه برای مرام سیاسی امروز چین، بلکه برخاسته از آشنایی وی با فرهنگ سنتی مردم این سرزمین است. به خاطر این‌که وی «سوسیالیسم را یکی از آخرین وجوه نیهیلیسم می‌داند.»^{۴۴}

آنها در عین دور شدن از متافیزیک به نوعی «جهاد با نفس» دست می‌زنند^{۴۵}، و در

همین ستیزه دشمنانه با کنفوسیوس نوعی نوکنفوسیوسی را در وجود خود می‌پروراندند.^{۴۶} آنها برای آب کردن چربی‌های روح^{۴۷} و پیکار با آنچه موجب غرور و برتری جویی و خودبینی می‌شود و همچنین مبارزه با آنچه که بیکارگی می‌آفریند، چه کارها که نکرده‌اند.^{۴۸}

آنها طب سوزنی خود را از حدود سه هزار سال پیش تا به امروز رسانده‌اند و در پی کشف نظریه‌های آن می‌باشند. از ۱۹۵۵ به این سو به طور متوسط سالی ۷۵۰۰۰ عمل جراحی از طریق طب سوزنی انجام داده‌اند که ۹۰٪ آنها موفق بوده است. عمل جراحی که بیشتر به تشریح بدن آدم زنده و هشیار می‌ماند تا اعمال جراحی با عمل بیهوشی.^{۴۹} در چین، پزشکان، هم طب غربی و هم چینی را تحصیل می‌کنند.^{۵۰}

ملتی که به قول راس تریل «چنان سرگرم تحصیل است که گویی خود را برای امتحان کیهانی آماده می‌کند...» کودکان در شانگهای پیش‌بندهایی بسته‌اند که بر روی آنها نوشته شده «علم را دوست بدارید، پاکیزگی را دوست بدارید، کار را دوست بدارید.»^{۵۱} آنها با شعار «دو تا بهتر از یکی» در حین ساختن کارخانه‌های فولادسازی نوین، همزمان با به کارگیری تجربیات سنتی و کوره‌های کوچک ذوب فلز موفق شدند تا سال ۱۹۶۰، ۶۰۰۰۰۰ دستگاه کوره ذوب فلز کوچک بسازند که اکثر آنها آجری بوده و توسط دانشجویان ساخته شده بود و به وسیله آنها ۶۷۰۰۰ کارگر متخصص تربیت شدند و در سال ۱۹۵۹، ۵ میلیون تن فولاد با همین کوره‌ها فراهم شده و میلیون‌ها دهقان چینی با اصول تولید فولاد آشنا شدند.^{۵۲}

آنها توانسته‌اند به بسیج روزانه ۴۵ میلیارد ساعت کار تولیدی در میان ۱۲۰ میلیون خانوار روستایی بپردازند. به قول ادگاراسنو، چین به آشیانه موریانه شبیه شده بود که میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان با کار روزانه و شبانه ۱۲ و ۱۴ ساعته جنب و جوش غیرقابل‌تصوری از خود نشان دادند.^{۵۳} «استفاده از روش‌های سنتی و قدیمی در برنامه جهش بزرگ به جلو، باعث شد که روش‌های سنتی و قدیمی با تکنولوژی مدرن و جدید

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن ۱۵

درهم آمیخته شود. این موضوع در شعار «راه رفتن روی دو پا»... نهفته است. منظور از دو پا روش‌های قدیم و جدید می‌باشد. غالباً در کشورهای در حال توسعه «پیشرفت» به معنی تکنولوژی به سبک غربی است که باید به هر قیمت فراگرفته شود و در این تلاش‌ها است که معمولاً شیوه‌های قدیمی و سنتی، پست و حقیر شمرده شده و کنار گذاشته می‌شوند.^{۵۴}

در پایان اشاره‌ای هم به هند می‌کنیم، سرزمینی که مردمان آن با وجود استعمار سیصدساله انگلستان توانستند با تکیه بر سنت‌های دیرپای خود، گام‌های استواری را در توسعه پایدار بردارند. چه بسا در مواردی به قول نویسنده مشهور مصری «امت طلایه‌دار» در جهان بوده‌اند.^{۵۵}

از کشور هند می‌توان درس‌های زیادی آموخت. این درس‌ها نه تنها در جهت صلح‌طلبی، بی‌آزاری، مقاومت بدون خشونت آنها در برابر هر نوع استعمار و امپریالیسم بوده که ریشه در فرهنگ هندی آنها داشته و به نحو بهتری در زبان سانسکریت در دو کلمه «آهیسما» و «ساتیاگراها» شرح داده شده است.^{۵۶}

درس بزرگتری که هنوز هم هندیان می‌توانند به ما و کشورهای نظیر ما و کشورهای عقب‌افتاده‌تر از ما بیاموزند، درس چرخ‌های ریسندگی در برابر کارخانه‌های نساجی منجستر است.

«... در آن زمان که هندوستان سیر قهقرایی را طی می‌کرد، مردم کارکردن با دست را دون شأن خود می‌دانستند و به همین سبب یکی از وظایف بزرگ رنسانس هندوستان آن بود که به کار ارزش واقعی و شایسته و وقار بخشند... مردم مغرب هندوستان به پارچه‌هایی که در خانه بافته می‌شوند، «سوارشی» می‌گویند. این نکته نشانگر «روح هندوستان» یا افتخارکردن به مال خود اعم از پارچه و فرهنگ و مسلک و یا مذهب است. حال آن که زمانی فرهنگ اروپایی، از آن چنان احترامی برخوردار بود که اینان حتی از فرهنگ خود نفرت داشتند و آن را کهنه و از کارافتاده می‌دانستند. ولی

«سوارشی» افتخار و غرور در فرهنگ را باز آورد. البته این غرور هرگز به معنای کنار گذاشتن و نادیده گرفتن چیزهای خوب کشورهای دیگر جهان نبود. به نحوی که «تاگور» پیوسته مردم را به انترناسیونالیسم دعوت می‌کرد. گاندی هیچ‌گاه دنیا را فراموش نکرد، نهرو که همکار اصلی گاندی بود، در کتاب خود به نام نگاهی به تاریخ جهان «توجهش صرفاً معطوف به تاریخ هندوستان نبود...»^{۵۷}

حرکتی که با چرخ‌های ریسندگی شروع شد، سبب پس افتادگی نساجی در هند نشد. اکنون هندوستان از لحاظ میزان تولید پارچه پنبه‌ای (۴۵۰۰ میلیون متر در سال) در جهان سرمایه‌داری بعد از ایالات متحده قرار می‌گیرد.^{۵۸} هند از زمان استقلال به این سو حجم تولیدات خود را سه برابر افزایش داده است و هم‌اینک از نظر حجم کل تولید ناخالص ملی در ردیف ده کشور عمده جهان سرمایه‌داری قرار دارد.^{۵۹}

این نوشته را با جملاتی از س. ک. دیوپ - رئیس کمیته آموزش عالی دانشگاه پوپال در ایالت مادیاپرادش هندوستان و پروفیسور مردم‌شناسی - به پایان می‌برم گرچه حکایت همچنان باقی است:

«بسیاری از اندیشه‌های نخستین توسعه، برای فرهنگ (چه به‌عنوان هدف و چه به‌عنوان وسیله) نقش محوری قائل نبودند... برای ایجاد دگرگونی در جوامع، مانند نسخه کتاب آشپزی رفتار کردند. به‌ویژه با برنامه کمک‌های بین‌المللی هماهنگ شدند و به فرهنگ و سنت به‌عنوان موانع تغییر نگریستند. هر چند نقش برخی از عناصر فرهنگی را به‌مثابه محرک دگرگونی قبول کردند، با این حال مضمون اصلی مباحث بر ضد سنت سنگینی می‌کرد. این منازعه با سنت، واقعیت تلخی بود، نه به‌خاطر ارزش ذاتی سنت، بلکه به‌دلیل نیروی نهفته آن که در فرآیند توسعه کارساز است... «دائل لرنر» از تغییر نهادها به‌نفع انتقال تکنولوژی سخن می‌گفت. بحث عمده «گونار میردال» در درام آسیایی این بود که جوامع سنتی نمی‌توانند مدرن و متحول شوند، مگر این که نهادها، باورها و ارزش‌های سنتی خود را متناسب با نیازهای توسعه تغییر دهند، بنابراین کنار زدن

نهادهای سنتی پیش شرط توسعه محسوب می‌شد....

و این نکته که جوامع به اصطلاح سنتی می‌توانند بدون آن‌که مجبور شوند، نهادها، باورها و ارزش‌های خود را رها کنند، خود را متحول کنند، بسیار دیر مورد توجه قرار گرفت. در حقیقت این صدای ضعیفی بود که در هیاهوی برنامه‌های بلندپروازانه توسعه در جهان سوم گم شد.

نقص اساسی در بیشتر این الگوها... از فرض‌های اشتباه درباره سنت و جوامع سنتی ناشی می‌شد، این فرض‌ها قایل شدن به حالتی ایستا و انکار امکان پویایی درونی، سازگاری و تغییرپذیری برای این جوامع بود... فرض اشتباه دیگر همسان دانستن فرهنگ و (ساخت اجتماعی) بود... بسیاری از فرهنگ‌ها دامنه گسترده‌ای از هنجارها با «تفاوت‌های معنی‌دار» در کارکردهایشان دارند...»^{۶۰}

«چهار دهه تلاش وسیع برای توسعه، اهمیت خطیر فرهنگ را آشکار ساخته است. در این مدت تأکیدها به ترتیب از آزادی سیاسی به رشد اقتصادی و بعد به مساوات اجتماعی و سپس به استقلال فرهنگی تغییر یافته‌اند.»^{۶۱}

«برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه، سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت دیگران می‌شود. آیا این یک مصیبت است؟»^{۶۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه درباره تأثیر دانش اسلامی در قرون وسطی: جان برنال. علم در تاریخ، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر - کامران فانی. جلد اول. تهران، ۱۳۵۴، انتشارات امیرکبیر. ص ۲۲۸ - ۳۳۳.
۲. عبدالکریم سروش. توسعه و فرهنگ، نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۰ ص ۱۸.
۳. مارتین کانوی. آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران، ۱۳۶۷، انتشارات امیرکبیر، ص ۸۳.

درباره تأثیر موانع خارجی توسعه برای کشورهای جهان سوم نک:

- ف ۵۰: کاردوز - انزوفالو - تی. دوس سانتوس - هل سینجر و دیگران. توسعه و توسعه‌یافتگی، ترجمه الف. ثمربخش، فرح حسامیان، حسن قاضی و دیگران، تهران، ۱۳۵۸، نشر ایران.

- دایان روکس بروف. نظریه‌های توسعه‌یادنگی، ترجمه‌ی علی هاشمی گیلانی، تهران، ۱۳۶۹، نشر سفیر.
- سمیرامیس. توسعه‌ی جایگزین برای جهان سوم، ترجمه‌ی سعید گزرائی، فرهنگ و توسعه، س ۱، ش ۴، ص ۳۳-۴۲.
۴. ابراهیم آ. رجب. اسلام و توسعه. ترجمه‌ی علی اعظم محمد بیگی، فرهنگ و توسعه س ۱ ش ۱ (شهریور ۱۳۷۱) ص ۳۸.
۵. همان منبع. همان صفحه.
۶. همان منبع. ص ۴۰.
۷. همان منبع. ص ۴۱.
۸. همان منبع. ص ۴۰.
۹. همان منبع، ص ۴۱.
۱۰. همان منبع. همان صفحه.
۱۱. «آلبرت هیرشمن» با استفاده از نظریه‌ی «ناهمسازی ادراکی» (cognitive dissonance) که در روانشناسی اجتماعی مطرح است، کوشیده عدم تقدم ارزش‌ها نسبت به رفتار را توضیح دهد. نظریه ناهمسازی ادراکی که از ابداعات «فستینگر» است، نشان می‌دهد زمانی که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که میان باور و گرایش او و واقعیات موجود ناسازگاری وجود دارد، در عمل به واقعیت تن در می‌دهد... به نظر هیرشمن، وقتی که افراد در وضعیتی قرار گیرند که به عمل در مسیری معین مجبور باشند (مثلاً عمل در جهت توسعه) ناچار ارزش‌ها و باورهای خود را فرومی‌گذارند و رفتار جدیدی از خود بروز می‌دهند. [حسین قاضیان. نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی، فرهنگ و توسعه، سال اول، ش ۴ (بهمین و اسفند ۱۳۷۱)، ص ۲۱].
۱۲. «ویلفرد دوپارتو» کنش‌هایی را منطقی می‌داند که «وسایلی متناسب با اهداف را به کار برند و وسایل کار آنها با هدف‌های مورد نظرشان پیوندی منطقی داشته باشد.
- [لوئیس کوزر. زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران ۱۳۶۸، انتشارات سخن، علمی، ص ۵۱۳].
۱۳. نک:
- مرتضی فرهادی، نامه‌کمره، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، فصل چهارم، ص ۱۰۵-۱۲۹ و یا در:
- مشکه‌سازی و مشکه‌زنی در روستاهای کمره، فرهنگ ایران زمین، سال ۲۸ (۱۳۶۸)، ص ۸۳-۱۰۳ و مشکه‌سازی و مشکه‌زنی در روستاها و بالات و عشایر سیرجان و چند شهر پیرامون آن «پلی‌کی».
۱۴. مرتضی فرهادی، نامه‌کمره، همان مقاله.
۱۵. همان منبع، همان مقاله.

صنعت بر فراز سنت و یا در برابر آن ۱۹

۱۶. برای مثال نک: عقاید «بنفیلد» در مورد دهقانان جنوب ایتالیا، «جرج فاستر» درباره دهقانان «زینت زونت زان» مکزیک و یا عقاید مارکس درباره کشاورزان جزء فرانسه.
۱۷. نک: مرتضی فرهادی، آیا کشاورزان ایرانی تکرو هستند؟ فصلنامه تعاون دوستایی و کشاورزی، س ۱، ش ۳ و ۴ (بهار ۱۳۶۸)، ص ۲۷ - ۳۲.
۱۸. رایان روکس بروف، نظریه‌های توسعه یانگی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات سفیر، سازمان چاپ و انتشارات، ص ۱۴۸.
۱۹. اغلب کشاورزان ایرانی در شعار شروع بذرافشانیشان مثنی‌های اول و دوم و سوم را برای پسرندگان، چونندگان، باشندگان و غیره می‌باشند و مثنی بعدی را برای خود و افراد خانواده‌شان. در یک مورد در روستاهای الیگودرز نگارنده متوجه شد که بندی نیز به شعار یاد شده می‌افزایند و مثنی را نیز به‌خاطر دزدان فقیر روستای همسایه می‌کارند.
۲۰. نک:
- مرتضی فرهادی. بینه شناسی (پیشینه پژوهش و نقد آراء در چگونگی پیدایش بینه)، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره اول، ش ۳ و ۴ (زمستان ۷۱، و بهار ۷۲) دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۹۷.
۲۱. نک:
- مرتضی فرهادی. یاریگری‌های سنتی در زمینه آب و آبیاری در ایران، ماهنامه زیون، ش ۳۷ و ۴۴ و ۴۵ (مرداد و اسفند ۱۳۶۳ و فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴)، وزارت کشاورزی.
۲۲. نک:
- مرتضی فرهادی، واره نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه، فصلنامه رشد علوم اجتماعی ش ۶ و ۷ (زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰)، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ص ۶۰ و ۶۱. مرتضی فرهادی، کارگزاران و سازمان‌های سنتی آبیاری در ایران، ماهنامه جهاد، ش ۱۰۷ و ۱۰۸ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷).
۲۳. نک:
- غلامرضا کورس، محمدعلی امام شوشتری، علی اکبر انتظاری آب و فن آبیاری در ایران باستان، تهران، وزارت آب و برق.
- جواد صفی نژاد نظام‌های آبیاری سنتی در ایران، تهران، ۱۳۵۹، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
۲۴. گوراب، بندسار و آرننگ، و گورو، روشی بسیار مؤثر و فوق‌العاده برای تزریق سیلاب‌ها و باران‌های زمستانی و بهاری به طبقات آبدی بالایی قنوت بوده است.
۲۵. محاسبات مربوط به طول کوره و میله پانزده هزار از پنجاه هزار قنوت ایران را نک:
- جواد صفی نژاد. قنات در ایران مجله دانشکده، سال دوم، ش ۸ (۱۳۵۶)، ص ۱۰۷ - ۱۱۰.
۲۶. نک:
- مرتضی فرهادی. جوی روبی و جشن بیل گردانی در تیمور محلات، نامه فرهنگ ایران، دفتر یکم

۲۰ فرهنگ، علوم اجتماعی

(۱۳۶۴)، بنیاد نیشابور.

۲۷. نک:

جواد صفی نژاد، مبانی جغرافیای انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران، تهران ۱۳۶۳، دانشگاه تهران، ص ۱۶۷.

۲۸. کشت بر روی ریشه‌های خارهای مخصوص در مناطق بسیار کم آب. در این باره نک: مرتضی فرهادی (کشت آدوری (خارداسته). فصلنامه کرمان، ش ۱، (تابستان ۱۳۷۰)، مرکز کرمان شناسی، ص ۳۰-۳۶ و یا در ماهنامه جهاد، ش ۱۳۴ (آبان ۱۳۶۹)، ۲۲-۲۹.

۲۹. جلال آل احمد، همان منبع، ص ۹۱.

۳۰. اسکات مرتون. تاریخ و فرهنگ ژاپن، ترجمه سعید رجب نیا. تهران، ۱۳۶۴ ص ۱۶۱.

۳۱. همان منبع. ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳۲. پرویز پرویزیان، نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم، تهران، ۱۳۵۶، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۲۷۵.

۳۳. اسکات مرتون، همان منبع. ص ۱۹۷.

۳۴. اسکات مرتون، همان منبع. ص ۲۶۳.

۳۵. همان منبع، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۳۶. همان منبع، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

37. Neo - Traditionalism.

۳۸. همان. مقدمه، ص ۱۱.

۳۹. همان، ص ۱۰.

۴۰. نک: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، س ۶، ش ۴، شماره مسلسل ۲۳ (زمستان ۱۳۷۰)، تصویر یک قنات و دو استاد قنات‌شناس ژاپنی بر روی جلد. متأسفانه عکس‌ها توضیح بیشتری نداشتند و نمی‌توان فهمید آیا این مظهر قنات، کار نو ژاپنی‌ها است و یا یک قنات قدیمی در ژاپن است؟

۴۱. داریوش شایگان، آسیاد برابو غرب، تهران، ۱۳۵۶، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ص ۵۱.

۴۲. برای مثال نک: کونوسوکی ماتسوشیتا، نه برای لقمه‌ای نان، ترجمه محمدعلی طوسی، تهران، ۱۳۶۷، انتشارات شبانیز، ص ۲۱۷.

۴۳. داریوش شایگان، همان منبع، ص ۶۲ و ۶۳.

۴۴. همان منبع، ص ۶۳.

۴۵. نک: به محمدعلی اسلامی ندوشن، کارنامه سفر به چین، تهران، ۱۳۶۲، امیرکبیر، صفحات ۶۲-۶۷.

۴۶. همان منبع. ص ۳۸۵.

۴۷. همان منبع. ص ۶۵.

صنعت بر فواز سنت و یا در برابر آن ۲۱

۴۸. همان. ص ۶۷. و نک: راس تریل، هشتصد میلیون مردم چین، ترجمه حسن کامشاد، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات خوارزمی، ص ۱۵۸ و صفحات بعد.
۴۹. نگه به: محمدعلی اسلامی ندوشن، همان منبع، ص ۷۲ - ۷۹.
۵۰. راسل تریل، همان منبع، ص ۸۱.
۵۱. همان منبع، ص ۳۱.
۵۲. ادگار اسنو، چین سرخ سوی دیگر رودخانه، تهران ۱۳۵۱، امیرکبیر، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.
۵۳. همان منبع. ص ۲۴۳.
۵۴. خرم، بررسی مشارکت و بسیج مردم در خودکفایی کشاورزی و سازندگی روستاها در چین، مجموعه مقالات کنفرانس و بسیج مردم، ۱۷ - ۱۵ مهرماه ۱۳۶۵، شیراز دفتر مرکزی جهاد سازندگی، ص ۱۹۷.
۵۵. مالک‌بن نبی، مشکل فرهنگ، ترجمه جواد صالحی، تهران ۱۳۵۹، انتشارات قلم، ص ۱۳۳.
۵۶. مانوراما ر. موداک، سرزمین مردم هند، ترجمه، فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۵۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۳۷.
۵۷. همان منبع. ص ۱۲۹ و ۱۳۰.
۵۸. اسپید چنکو، جغرافیای اقتصادی کشورهای رو به رشد، ترجمه جلال علوی‌نیا، امیرحسین رضوانی، تهران ۱۳۵۲، انتشارات حقیقت، ص ۵۴.
۵۹. همان منبع، ص ۵۲.
۶۰. س.ک. دیوپ، ابعاد فرهنگی توسعه، ترجمه بهروز گراناپه، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۰)، ص ۳۳.
۶۱. همان منبع، ص ۳۴.
۶۲. همان، ص ۳۳.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پر تال جامع علوم انسانی